

## آق کمال شب چله می‌گیرد

مو نمدنم! آگه اسمش شب چله‌یه، پس بری چی عقب و جلو می‌گیری نش؟ او شب عبیدی که گذشت مادرُم گفت مراسم شب چله ره خانه‌شا بگیریم. ایچی عیال هم از شهر دیگه مخواست بیه، به خانواده اونا هم گفتیم که همه جمع بشم خانه آقام. یکی از شامس‌هایی که تو زندگیم آوردُم ایپه که باجناقُم شهر دیگه‌یه. پسر خوبیه، ولی خب چون اسمش باجناق، یگ جوریه! تا حالا دو، سه بار دیدمش. مکن تو کار صادرات و وارداته و وضعش هم ماشالا توپه ولی حیف که از ای عصا قورت داده‌هایه! حالا فوqش دو سال از مو بزرگ تره ولی همچی خودش می‌گیره که انگار چی خبره؟ خواهر عیال هم دو سال از عیال بزرگ تره و دکتر عمومیه. شب جمع شده بودم خانه آقام اینا. همه مشغول حرف بودن و فقط مو نشسته بودم وُر دل باجناقم و هر کار مکردُم نمشتنمُ یخشه وا کتم. دو قاچ هندوانه گذاشتُم تو بشقاب و دادم دستش. گفت: «دستت درد نکه، الان تو این هوا هندونه نمی‌چسبه». گفتُم: «انار چی؟ می‌چسبه؟» گفت: «نه میل ندارم، مرسی». گفتُم: «پس لیو بخون، مادرُم خودشا درست کردن». گفت: «دوست ندارم». گفتُم: «ااقا یگ مشت آجیل بخون که فکتن درد نکیره ای جور ساکت و بی حرکت نشستن!» یگ نگاهی کرد و یگ دانه بادوم گذاشت تو دهنش. آقاجنم گفت: «کو انا همو دیوان حافظ ره بیرن بخوانم، امشب شگون دره». آقام گفت: «دیوان‌مان تو خانه تکونیا گم رفته!» آیچیم گفت: «من! اپلیکیشنش رو روی گوشی دارم». آقاجنم گفت: «مو که یاد ندرُم. اینا ره نمی‌بینه، بدن به یگ چشم‌دار بخوانه!» آقام گفت: «مو که یاد ندرُم. بدن آقای دکتر بخوان». آقای دکتر گفت: «منم عینکم رو نیارو دم» خانم بزرگ گفت: «خب از بر بخوان!» مادرُم چشم‌غره رفت و گفت: «مونیم روم نمشه، بدن خانم دکتر بخوان». مادر کامیلیا خانم گفت: «من صدام گرفته، نمی‌تونم متأسفانه. دیدُم ای بهترین موقعیته که یخ باجناقیمه بشکنم، گفتُم: «بیارن موو سیداقا یا هم بخوان!» آقای یگ کلکم مگرفت، یا دیگه بری همیشه قطع رابطه مکردم و خلاص! سعید گفت: «من اهل شعر خوندن نیستم». گفتُم: «مونیم اهلس نیستم ولی امشب فرق مکنه! بیار او گوشیشه!» همه داشتن زیرزیر کی مخذیدن. آیچیم گوشی ره داد دهنش. سعید گفت: «من اصلا بلد نیستم...» گفتُم: «دوصدایی بخوانم، شما زیر بخوان مو بم بخوانم!» صفحه گوشی ره گیرفتم جومان، صدامه صاف کردم. سعید سرخ رفته بود. کامیلیا خانم و آیچی‌اش و آیچیم هم دوربین به دست، رو مو تا روم کرده بودن. سعید یقه‌شه وا کرد و گفت: «بیک... دو... سه...» دوتایی شروع کردم: «برف، برف، برف می‌باره، قلب من امشب بی‌قراره، برف، برف، برف می‌باره، خاطره‌ها تو یادم میاره، تا دوباره صدامو درار، آسمونم دلش غصه داره، حق داره هرچی امشب بباره...» یعنی خانه منفرج شد از خنده. موو سعید همیجور به هم نگاه مکردم، بقیه اهل خانه هم رو زمین غلت مزدن. چند لحظه طول کشید تا فهمیدم چی شده. ای آیچی ورپریده‌ام به‌جای دیوان حافظ، از ای کاتال‌های شعر‌های جدید آورده بود. مایم از همه جا بی‌خبر! اولش موو سعید یگ کم به هم نگاه مکردم، بعد دوتایی تر یکدم از خنده. خوب کلاهی سرمان رفته بود. براُم جمال هم که فرصت گیر آورده بود و داشت مشت مشت تو جیباش آجیل و یغ‌فیل بریخت، تا دید فضا شاد و مناسبه، آمد وسط و شروع کرد به بندری رفتن! یعنی یگ شب چله‌ای برامان درست کردن که تا ابد از یادمان نمره. خویشش ای بود که یخ باجناقم سعید شیکست و از او شب، روزی سی تا عکس و جوک برام تو تلگرام مفرسته. جوری که میزار رفتم دگه، فقط وا مکنم سین بخوره و یگ استیکر خنده با اشک مفرستم که وا بدش نیه!

## نیاز طنزپها



## یک شب مانده به یلدا در تحریریه زندگی سلام!

ساعت‌های پایانی روز است و تا لحظاتی دیگر، صفحات شب یلدایی امسال «زندگی سلام» زیر چاپ خواهد رفت تا به دست شما برسد. بنده هم بی‌اطلاع از این مناسبت، در حالی که در دلم برای خودم جوک تعریف می‌کردم و می‌خندیدم، وارد تحریریه شدم که صحنه‌های عجیبی از تلاش همکارانم دیدم که با کمی بیشتر از اندکی تغییر، خدمت‌تان گزارش می‌کنم. در بدو ورود می‌خواستم به کاریکاتورپرست‌مان بابت دریافت وامش تبریک بگویم که دیدم با حسرت به یک هندوانه نگاه می‌کند. ما چرا را جویا شدم که برایم تابلو شد که او بعد از پذیرفته شدن درخواست وامش با توجه به قیمت بالای هندوانه در این روز و شب‌ها، مجبور شده برای از دست ندادن کارش به دستور رئیس برای کشیدن طرح یک هندوانه در صحنه، قید ازدواجش را بزند و یک هندوانه ۵ کیلویی بخرد! الان هم هندوانه را روی کاغذ گذاشته است و دور آن را خط می‌کشد تا شکل هندوانه کاریکاتوری‌اش خیلی واقعی شود! بی‌خیال تبریک به او می‌شوم که صدای یکی از خبرنگارهایمان توجهم را جلب می‌کند. این تازه خبرنگارمان که در حال گپ‌وگفت تلفنی با یک چهره سینمایی بود، از او می‌پرسید که نظر شما درباره جراحی زیبایی‌ی دماغ که باید متخالف آن باشید، چیست؟ البته توجهش این بود که مردم در شب یلدا به زیبایی اهمیت ویژه‌ای می‌دهند و مطرح کردن این پیام اخلاقی در صفحه، ضروری است! چشمم را از او و توجهش برداشتم که دیدم خبرنگار قدیمی‌ترمان که باید در حس و حال نوشتن باشد تا قلم برزند، رفته بود زیر میز و لنگ‌هایش را دراز کرده بود! آرام به پشت سرش رفتم تا ببینم چه کار می‌کند که دیدم روی کاغذ می‌نوشت: «احساس دراز کردن پاها در جلوی بزرگان را فقط در شب یلدا می‌توان چشید، هرچند که زیر کرسی باشد اما بالاخره احساس متفاوتی دارد و باید چشید!» مزاحم این دوستم نشدم تا از این حس بیخودش خارج نشود که صدای قاچ خوردن هندوانه، توجهم را جلب کرد. صحنه عجیبی بود! همکاران صفحه سلامت داشتند انواع آجیل و میوه را با هم می‌خوردند تا به قول خودشان مطلب‌شان را «کاربردی» کنند. پرسیدم معنی چه کاربردی؟ گفتند: «می‌خواهیم روی خودمان امتحان کنیم و ببینیم کدام خوراکی‌های یلدایی با هم می‌سازند و کدام‌ها معده را اذیت می‌کنند». گفتیم: «می‌توانم در این تحقیق خیر خواهانه‌تان کمک کنم؟» گفتند: «تو برای شروع باید عسل و خربزه بخوری!» تعارف نکن، بخور تا ببینیم چپی می‌شه! در همین لحظات، فریاد مسئول کانال «زندگی سلام @zendegisalam» باعث شد تا همه از خواب یلدایی بیدار شویم. او مدام می‌گفت: «ریخت، ریخت!» در آن لحظات فکرمان به همه جارف الا این که منظورش این باشد که اعضای کانال در حال ریزش هستند! بعدش هم یک تبلیغ در کانال‌های دیگر گذاشت با این موضوع: «فرمول طلایی خوردن همه خوراکی‌های شب یلدایی بدون ترس از کبد چرب و چاق شدن!» و جلوی ریزش اعضای کانال خوب و باحال «زندگی سلام» را گرفت. دیگر ساعت کاری من تمام شده بود و داشتم راهی خانه می‌شدم با فکر کردن به این موضوع که‌ای کاش ما هم به اندازه هندوانه‌ای بتوانیم در گرمابخش شدن مراسم امشب‌تان سهیم باشیم، فقط خواهشاً ما را زیر هندوانه‌هایتان نیندازید چون از لوچ شدن بدمان می‌آید!

جواب خفن استرپ‌پ شماره ۱۲۲: بند باز، امروز و سخن چینی



عکس: سحر

## بیا فالت بگیریم

اگر برای همه ما شب یلدا طولانی‌ترین شب سال باشد برای حافظ اندازه هزار شب می‌گذرد از پس که در هر خانه‌ای دست به دست می‌شود و همه به شاخ نباتش قسمش می‌دهند تا تکلیف دانشگاه و ازدواج و خانه خریدنشان را معلوم کند! حافظ هم که دست رد به سینه کسی نمی‌زند. این جوری است که فکر کردیم هر کس یا هر نبیتی، داشته باشد شاید حافظ این گونه جوابش را بدهد:

### جواب فال متقاضی مسکن مهر:

بیدار شوای دیده که ایمن نتوان بود  
زین قسط دمامد که در این مسکن مهر است!  
**جواب فال بیمار اتاق عمل:**  
نصیحتی کنمت یاد گیر و در عمل آر  
و گرنه پول عمل را نمی‌دهم دکتر!

### جواب فال تازه داماد:

غم جهان مخور و پند من میر از یاد  
**جواب فال متقاضی وام ازدواج:**  
گل در برو می‌در کف و معشوق به کام است  
این ماه نه ده ماه دگر؛ نوبت وام است!  
**جواب فال دانش‌آموز:**  
بر در مدرسه تا چند نشینی حافظ  
سر و وضعش کنیغ و نامرتب  
درون گوش او هم بود گوشه‌ای!  
که گیرد با پیامک گوشواره!  
و آهنگ مسیجش بود «هاب‌هاب»  
دلش از ترس رتبه شور دارد  
همه بی‌روح، مانند چناره  
و خواهر نیز در گیر طلاق و...  
همینطور از انار و هندوانه  
فقط یلدا به هم نزدیک باشیم  
امیرحسین خوش‌حال

### جواب فال اختلاس گر:

سال و فال و مال و حال و اصل و نسل و تخت و بخت  
کرده‌ای تو اختلاس و این خوشی‌ها مال توست!

### جواب فال طلبکار:

در سر کوی تو پای طلب نشستیم  
حکم جلبت ۲-۳ سال است که مانده دستم  
**جواب فال جوان بیکار:**  
جهان و کار جهان بی‌ثبات و بی‌محل است  
بمان به خانه و لذت ببر ز بیکاری  
معضومه پاکروان

## داستان یلداها!

### یلدای قدیم:

همه در زیر کرسی می‌نشستیم  
سماور بود و ایضا جای تازه  
پدر می‌خواند با لب‌های قرمز  
غذا هم قیمه بود و آش شلغم  
یکی از بهر همسر شال می‌بافت  
تمام خوردنی‌ها مشتری داشت  
من و «یلدا» حسایی شاد بودیم  
و تا بعد از سحر بیدار بودیم

### یلدای مدرن‌پته:

پنایمی داد بایا در تلگرام  
ولیکن شامان باشد رژیمی!  
اگر که مایلید امشب بیایید  
و ما رفتیم و یک گوشه نشستیم  
نه کرسی بود و نه یک چای تازه  
برادر آمد اما آخر شب  
سرش پیوسته بودش توی گوشی  
و خواهر بود پای ما هواره  
زمن در گوشه‌ای سرگرم لب‌تاپ  
و «یلدا» خواب، چون کنکور دارد  
نه حافظ بود و نه اشعار تازه  
برادر شاکای از یک باجناق و...  
بدم آمد از این اوضاع خانه  
نمی‌خواهد که خیلی شیک باشیم  
امیرحسین خوش‌حال

## شب اول زمستون، توی خونه پر مهمون...

بیشترمان حامد محضرنیا، خواننده موفق و خوش‌آئینه کشورمان را با قطعه‌های «یاعلی بگو، حماسه‌ای به پا کن دوباره...» و «شب یلدا» به یاد می‌آوریم. محضرنیا با برخوردی گرم و صمیمی می‌گوید: «من عاشق شب یلدا هستم و بهترین خاطرات زندگی‌ام متعلق به همین شب است. از بچگی چهار پنج خانواده بودیم که دورهم جمع می‌شدیم و این رسم تا دو سه سال پیش هم ادامه داشت و هنوز یادآوری خاطره‌هایش زیباست. قطعه «شب یلدا» هم به خاطر علاقه من به این مناسبت و البته بعد از سفارش شبکه یک سیما شکل گرفت و به رغم این که کارهای پرطرفداری مثل قهرمان ایرانی، ممنونم و شرمندهام از من منتشر شده ولی این قطعه با استقبال متفاوتی مواجه شد. شاید به این خاطر که خودم این قطعه را به کسانی که پدر و مادر یا عزیزانی را در طول سال از دست داده‌اند و شب یلدا، جای خالی‌اش را حس می‌کنند، در نظر گرفتم.» محضرنیا یک کلیپ اختصاصی جذاب هم ویژه شب یلدا برای زندگی سلامی‌ها ضبط کرد که می‌توانید در کانال تلگرامی ما تماشا کنید.



نویسنده: ناصر عیبت‌نواز

## شعرهای یلدایی

یلدا را  
نمی‌توان بخشید  
حتی اگر دامش پر باشد  
از انار و پسته و حافظ  
چرم کمی نیست  
از همه شب‌ها  
یک دقیقه بیشتر  
نداشتنت!  
\*\*\*  
این بابیز  
به اعتبار گرمی دست هایت  
دنیا له و بهار می‌شود  
حالا می‌بینی  
درخت‌ها به یلدا نرسیده  
شوکه می‌دهند  
\*\*\*  
نگران نباش  
یلدا رفت  
دیگر شب‌های نبودنت  
کوتاه می‌شود  
\*\*\*  
دل چله نشین شب گیسوی سیاهت  
آینه شده محو تماشا‌ی نگاهت  
یلدا شده ام تا که کمی بیشتر از قبل  
در شهر شیم باز ببینم رخ مامت  
امشب زده ام باز تفال که ببینم  
کی می‌شود این شانه ام ای بار پنهانت  
با هر مژه بر هم ز دندت در تب و تاهیم  
توفان شده در سینه ام از سوزش آهت  
گاهی ز سر لطف نظر بر دل من کن  
بر این دل بیچاره که افتاده به راحت  
ای کاش نباشد خبر از صبح و سپیده  
شب باشد و یلدا، من و سودای نگاهت  
\*\*\*  
یلدا  
یعنی تمام شب‌های بی‌تو بودن  
کشدار  
و سرد

للی تقوی

